

حکایت‌های آشنای کودکان ارمنی

آرمن نرسیسیان



هوانس تومانیان

«یکی بود، یکی نبود...» به نظر تمام حکایت‌ها با این عبارت جادویی شروع می‌شود؛ حکایت‌هایی که کودکان جهان را فارغ از زبان و نژاد و رنگ و مذهب، به دنیای دیگری خارج از وحشی‌گری‌های دنیای امروزی می‌برد.

کودک ارمنی هم سالیان سال است که با این جمله جادویی آشناست. وقتی در مهد کودک‌ها و مدارس و یا آخر شب کنار تخت خواب‌ها، کسی برای آن‌ها می‌خواند «لینومه چی لینوم»، چشمان خود را روی جهان خارج می‌بندد و وارد دنیایی می‌شود که همه ما آرزوی آن را داریم؛ دنیایی که در آن، خیر است که عاقبت پیروز می‌شود و شر تنها، روسپاه و مغلوب می‌ماند. دنیایی که در آن همه چیز به خوبی تمام می‌شود و قهرمانان در پایان، به خوبی و خوشی روزگار سپری می‌کنند.

این تجربه‌ای مشترک بین تمام کودکان جهان است؛ اگرچه چنین تجربه‌ای امروز با روندی که جهانی‌سازی نام گرفته، به سمت و سوی تازه می‌رود. یکسان‌سازی یا یکپارچه‌سازی، مسیر جدیدی است که جهان در پیش گرفته و ادبیات نیز از این تعرض در امان نمانده است. دیگر از شخصیت‌هایی مانند گیگوس و نازار شجاع (شخصیت‌های معروف و محبوب کتاب‌های هوانس تومانیان) و دیگران، خبری در میان نیست. نام‌های مشترکی بر زبان کودکان جهان

جاری است که سرآمد آن‌ها «هری پاتری» است که با ماجراهای عجیب و غریب و دلنشین خود، شکل جدید و به نظر یکسانی به رویاهای کودکان هزارهٔ جدید داده است.

در این میان، آن‌چه به نظر در حال از دست رفتن است، تنها مربوط به اقلیت نیست، اکثریت هم هویت و تنوع خود را از دست می‌دهد. این گونه‌گونی و محتوا، در سطح وسیعی است که جابه‌جا می‌شود. امروز اگر از این منظر به ادبیات اقلیت نگریسته شود، باید گفت که اگرچه کماکان زنده است، نمی‌توان با قاطعیت سخن از ادامه یافتن و حیات آن در آینده گفت.

ارامنه به عنوان یکی از اقلیت‌های حاضر در جامعهٔ بزرگ ایران که احساس نزدیکی خاصی با اکثریت دارد، هم‌اکنون بیش از چهارصد سال است

● دیگر از شخصیت‌هایی مانند

گیگوس و نازار شجاع

(شخصیت‌های معروف و

محبوب کتاب‌های هوانس

تومانیان) و دیگران، خبری در

میان نیست. نام‌های مشترکی

بر زبان کودکان جهان جاری

است که سرآمد آن‌ها «هری

پاتری» است که با ماجراهای

عجیب و غریب و دلنشین خود،

شکل جدید و به نظر یکسانی به

رویاهای کودکان هزارهٔ جدید

داده است

که در این سرزمین زندگی می‌کنند. از زمان شاه‌عباس صفوی و از هنگامی که سپاه امپراتوری عثمانی روانه ایران شد، شاه ایران دستور داد تا شهرهای ارمنستان ویران و سکنهٔ آن، به کل به ایران منتقل شوند تا سپاه دشمن، به علت خالی بودن و نبود امکانات، نتواند وارد ایران شود.

ارمنیان از کناره‌های ارس، به اصفهان در کنار زاینده‌رود منتقل شدند و به یاد جلفای آن طرف مرز، محل سکونت جدید خود را هم جلفا نامیدند و برای همیشه در کشور جدید جای گرفتند. این ساکنان جدید ایران زمین، به همراه افرادی که از قتل‌عام سال ۱۹۱۵ میلادی، از ارمنستان غربی جان سالم به در برده بودند، در کشورهای سوریه، لبنان، مصر، آمریکا و فرانسه پراکنده شدند و آرامنه پراکنده یا «اسپیورک‌ها یوتیون» را تشکیل دادند و در اقامتگاه‌های جدید خود، اقلیتی جدید بنا نهادند. آن‌ها پس از استقرار، مدارس، مطبوعات، کلیساها و باشگاه‌های ملی - فرهنگی و ورزشی را راه‌اندازی کردند.

ادبیات ارمنی تا پیش از ابداع القبای ارمنی توسط «مسروب ماشتوتس»، به صورت شفاهی رواج داشت، اما پس از آن بود که ادبیات مکتوب ارمنی بنا نهاده شد. این ادبیات، با ادبیات ترجمه‌ای آغاز شد؛ چون ماشتوتس مقدس، مبدع حروف ارمنی، پس از ابداع حروف، به اتفاق شاگردان خود به ترجمه بخشی از کتاب مقدس به ارمنی پرداخت.

دهه‌های اول، تنها به ترجمه متون یونانی و آشوری سپری شد. در این دوره، نسلی از متفکران و روشنفکران پدیدار شدند که با محتوای کتاب مقدس و انجیل‌ها به طور کلی آشنا بودند و این متن‌ها را در میان توده‌های مردم، به زبان ارمنی

اشاعه می‌دادند. این امری بی‌سابقه بود و به این ترتیب، باورهای کهن اجدادی و ادبیات باستانی و شعر سنتی کهن، جای خود را به باورهای جدید ادبیات نوپای کلیسایی و شعر مکتوب ارمنی داد. البته همپای ادبیات مکتوب جدید، ادبیات شفاهی کماکان به رشد خود ادامه می‌داد.

اوج ادبیات مردمی، داستان حماسی - افسانه‌ای ساسونتسی داویت (داوود ساسونی) است. او یکی از قهرمانان ملت ارمنی، در مبارزه آزادیخواهانه بر ضد سلطه خلفای عرب، در در قرن‌های ۸ و ۹ میلادی بوده است.

این قهرمان که اکثر مردم و حتی کودکان نیز با او آشنايند، دارای ارزش‌های والایی است. داویت دارای ویژگی‌ها و صفات عالی فوق انسانی است و می‌توان او را به گونه‌ای با قهرمانان اسطوره‌ای ایران هم‌مردیف دانست. میهن پرستی، انسان دوستی، مهرورزی، دفاع از ستمدیدگان، امید به پیروزی زیبایی بر پلیدی، از جمله ویژگی‌های این قهرمان افسانه‌ای ارمنی است.

هوانس تومانیان، نویسنده و شاعر معروف ارمنی، بخشی از این داستان را به صورت منظومه‌ای زیبا درآورده است. شاهنامه فردوسی، شاهکار حماسه‌سرای ایرانی، تأثیر زیادی بر ادبیات قرون میانی ارمنی نهاده است. داستان‌ها و مضامین شاهنامه، مورد استقبال مردم ارمنی قرار گرفت. دو ملت ایران و ارمن که مشترکات فراوانی دارند، در ادبیات نیز از این اشتراکات بی‌بهره نیستند. استقبال ارامنه از قهرمانان حماسی - افسانه‌ای ایران، در یکی از برجسته‌ترین آثار ادبیات ارمنی، یعنی ساسونتسی داویت، شاهدی بر این ادعاست.

ملت ارمنی که در تاریخ حیات خود، همیشه به

خلاقیت‌های ملی و فرهنگی ملت دوست و همسایه خود ایران عشق ورزیده، یکی از قهرمانان حماسی ایرانی، یعنی رستم را در اثر بی‌همتایی خود، با قهرمان حماسی‌اش داویت (داوود) برادر کرده است.

ارامنه پس از استقرار در سرزمین‌های جدید خود، به اقلیتی در این جوامع تبدیل شدند؛ اقلیتی که به خوبی با اکثریت به تفاهم رسید و توانست با حفظ آن‌چه از سرزمین مادری با خود به ارمغان آورده بود، در سکونتگاه جدید خود، زندگی نویی را

● ادبیات ارمنی تا پیش از ابداع الفبای ارمنی توسط «مسروب ماشتوتس»، به صورت شفاهی رواج داشت، اما پس از آن بود که ادبیات مکتوب ارمنی بنا نهاده شد

آغاز کند و همان‌طور که گفته شد، مدارس، مطبوعات، کلیساها و اماکن خاص خود را بنا نهاد و زندگی جدید خود را آغاز کرد.

نخستین بار از آغاز سده ۱۷ میلادی بود که نخستین مراکز آموزشی مخصوص کودکان ارمنی، در کنار کلیساها برپا شد. شاگردان این مدارس، عمدتاً از روی متون مذهبی، خواندن و نوشتن را یاد می‌گرفتند. پس از استقرار ارامنه در اصفهان، نخستین مدرسه در سال ۱۶۲۰ میلادی، در محوطه کلیسای جامع (وانک) ساخته شد که البته این مدرسه، تنها مخصوص پسران بود و دختران در خانه‌ها یا با راهبه‌ها در کلیساها درس می‌خواندند. اولین مدرسه دخترانه، در سال ۱۸۵۸

آتابگ خنگویان اشاره کرد که نوشته‌های‌شان، امروزه به زبان‌های مختلفی ترجمه شده است. در ایران هم نویسندگان و مترجمان ارمنی، کتاب‌هایی برای کودکان نوشته یا ترجمه کرده و به چاپ رسانده‌اند که از معروف‌ترین این نویسندگان، می‌توان به آرام گارونه اشاره کرد. طی سال‌های اخیر نیز انتشارات نائیری در زمینه ادبیات کودک فعال بوده و کتاب‌هایی با تصویرگری‌های زیبا منتشر کرده است.

پیشینیان ما در کنار انتشار کتاب برای کودکان، از چاپ مجلات خاص کودکان و نوجوانان نیز غافل نبوده‌اند.

اولین نشریه‌ای که به دست کودکان ارمنی ایران رسید، آغیبور (چشمه) نام داشت که از تقلیس به ایران می‌آمد. این ماهنامه، از سال ۱۸۸۳ تا ۱۹۱۸، توسط تیران نظریان منتشر می‌شد. آغیبور دو بخش داشت: بخش نخست آن ویژه کودکان و شامل داستان، شعر و دانستنی‌های علوم و جغرافی بود و بخش دوم که ویژه مربیان بود، دارای مقاله‌های پرورشی و نقد ادبی بود. طی سالیان سال، مجلات متعددی برای کودکان و نوجوانان منتشر شد که تأثیر زیادی بر نسل‌های مختلف گذاشتند. در سالیان اخیر، به علت مشکلات بسیار، امکان انتشار مستقل ماهنامه‌ای خاص کودکان وجود نداشته است، اما روزنامه ارمنی زبان آلیک (موج) که دومین روزنامه با سابقه کشور محسوب می‌شود، به سهم خود کوشیده تا حداقل یک روز در هفته، کودکان ارمنی را با تاریخ و داستان و شعر و دین خود آشنا کند. اولین بار در سال ۱۹۳۷ بود که آثار مربوط به کودکان در این روزنامه دیده شد. اما این ساموئل خاچیکیان، کارگردان نامدار ارمنی بود که برای اولین بار،

میلادی، در جلفای نوباز شد. البته، برای اولین بار در سال ۱۸۸۰ میلادی بود که مدارسی مستقل از کلیسا در اصفهان، تبریز و تهران بنیاد نهاده شد. نخستین کودکانستان ارامنه، در سال ۱۹۰۱، در جلفای اصفهان افتتاح شد. نخستین کتاب درسی هم به نام «القباموز برای کودکان»، به دستور «گریگور» اسقف کلیسای وانک، در چاپخانه کلیسای جلفای اصفهان چاپ شد.

در سده ۱۷ میلادی، در کنار کتاب‌هایی که در ایران چاپ می‌شد، کتاب‌هایی نیز به زبان ارمنی،

● شاهنامه فردوسی، شاهکار حماسه‌سرای ایرانی، تأثیر زیادی بر ادبیات قرون میانی ارمنی نهاده است. داستان‌ها و مضامین شاهنامه، مورد استقبال مردم ارمنی قرار گرفت

از گرجستان و ارمنستان، به ایران فرستاده می‌شد. یکی از قدیمی‌ترین این کتاب‌ها که برای آموزش کودکان و نوجوانان ارمنی از آن استفاده می‌شد، کتاب «تاریخ ارمنی» مویس خورناتسی بود. اصل کتاب در قرن پنجم نگاشته شده بود، اما برای نخستین بار، در سال ۱۶۹۵ میلادی، در آمستردام منتشر شد.

در قرن ۱۹ میلادی بود که ادبیات کودکان در ارمنستان، بسیار مورد توجه قرار گرفت و تعداد زیادی از نویسندگان و مترجمان ارمنی، به نوشتن آثاری برای کودکان و نوجوانان پرداختند. از نویسندگان مطرح این دوره، می‌توان به هوانس تومانیان، قازاروس آقایان، خاچاتور آبویان و

«لری» ارمنستان متولد شد. پدرش طاطاوس روحانی، به شعر و موسیقی بسیار علاقه‌مند بود و در سواری و تیراندازی مهارت داشت و او همه این‌ها را به فرزند خود هوانس نیز آموخت.

خانه او کانون خوانندگان و نوازندگان و نقالان بود. مادر او هم زنی مهربان بود که از قصه‌ها و داستان‌ها و ادبیات شفاهی ارمنی، اطلاعات زیادی داشت. هفده سال داشت که منشی خلیفه‌گری ارامنه در تفلیس شد و پنج سال در این شغل باقی ماند، اما به علت سرودن شعری در

● **ملت ارمنی که در تاریخ حیات خود، همیشه به خلاقیت‌های ملی و فرهنگی ملت دوست و همسایه خود ایران عشق ورزیده، یکی از قهرمانان حماسی ایرانی، یعنی رستم را در اثر بی‌همتای خود، با قهرمان حماسی‌اش داوید (داوود) برادر کرده است**

هجو یکی از کشیشان، از آن جا رانده شد. در نوزده سالگی، ازدواج کرد و چهار پسر و شش دختر یافت. خانه او در تفلیس، محل تجمع شاعران و نویسندگان بزرگ دوره او بود و همیشه از همه به مهربانی پذیرایی می‌کرد.

هوانس تومانیان را شاعر ملی ارامنه نامیده‌اند؛ چون در شعر هیچ سختوری جز او، تأثیر مثل‌ها و افسانه‌ها و ادبیات شفاهی ارمنی تا این پایه نیست. تومانیان، شاعر را قلبی می‌داند که با آرزوی

صفحه‌ای را در سال‌های ۸۰-۱۹۷۹، به عنوان صفحه کودک، در روزنامه آلپک به وجود آورد. این صفحه تا امروز به صورت ثابت منتشر می‌شود و می‌کوشد کودکان ارمنی را در ایران، با آداب و رسوم و ارزش‌های ارمنی آشنا کند.

اقلیت ارمنی، کماکان به حضور خود در بطن جامعه ایرانی ادامه می‌دهد. اگرچه روند مهاجرت‌ها و برخی مشکلات دیگر، حضور ارامنه را در سطح جامعه کم‌رنگ کرده، بدون شک برای سالیان سال در ایران می‌مانند و جزئی از ملت بزرگ ایران باقی خواهند ماند و کودکان ارمنی هم، هر شب با حکایت‌های آشنای هوانس تومانیان، آتابک خنگویان و دیگران به خواب خواهند رفت و رویای ستاره‌ها را خواهند دید. مشخص نیست که ادبیاتی که آن را اقلیت می‌نامیم، در آینده چه وضعیتی خواهد داشت، اما واضح است که گذشتگان، چراغ روشنی را به یادگار گذاشته‌اند که وظیفه امروزیان و نسل جدید است تا این مشعل را فروزان به آینده انتقال دهند.

منابع:

- ۱- محمدی، محمدهادی و قائینی، زهره: تاریخ ادبیات کودکان ایران، ج چهارم، نشر چیستا.
- ۲- یاسدر ماچیان، هراند: تاریخ ارمنستان، ترجمه محمدقاضی، نشر زرین.
- ۳- سایه. ا.ه و نادرپور، نادر: یادنامه تومانیان، بنیاد ادبی تومانیان.

دو داستان از هوانس تومانیان

هوانس تومانیان، نوزدهم فوریه سال ۱۸۶۹ میلادی، در روستایی به نام «دسبِق»، در منطقه

بهروزی و رستگاری، در پیکر مردم می‌تپد.

است.

اهالی روستا جمع شدند و همگی از صاحب تبر خواهش کردند که عوض چیزی تبر را به آن‌ها بدهد. تبر را گرفتند تا به نوبت هیزم‌های‌شان را بشکنند.

در اولین روز یکی از اهالی روستا که می‌خواست هیزم بشکند تبر را پایین آورد، اما پای خودش را قطع کرد. با داد و فریاد همه را باخبر کرد و گفت: بیا بید ببینید، برادر تبر عصبانی شد و مرا گاز گرفت. مردم روستا جمع شدند و با بیل به جان تبر افتادند. اما وقتی دیدند با کتک زدن تبر اتفاقی نیفتاد، چوب‌ها را به روی تبر انداختند و آتش بزرگی روشن کردند. آتش که خاموش شد، دیدند تبر هنوز آن‌جا است و تنها به شدت قرمز شده. داد و هوار به راه انداختند که آی مردم، بیا بید ببینید، برادر تبر عصبانی شده و از شدت عصبانیت قرمز شده او حتماً بالای سر ما خواهد آورد.

نشستند و فکر کردند و عاقبت تصمیم گرفتند تبر را به زندان بیندازند.

تبر را بردند و به انبار یکی از اهالی انداختند. انبار پر از کاه بود و به محض این‌که تبر را آن‌جا انداختند، آتش بزرگی به هوا برخاست.

روستاییان این را که دیدند، سراسیمه به دنبال صاحب تبر رفتند و از او خواهش کردند که بیا به این برادر تبر که از ما عصبانی است، یک چیزی بفهمان تا دیگر عصبانی نشود.

خروس قوقولی‌خوان

یکی بود یکی نبود، خروسی بود.

خروس داستان ما روزی سکه طلایی پیدا می‌کند. به بالای پشت‌بام می‌رود و فریاد برمی‌آورد: قوقولی قوقو، من سکه طلا پیدا کردم.

تومانیان در شعر، داستان نویسی و منظومه‌سرایی مهارت زیادی داشت و معروف‌ترین منظومه وی آنوش است. ماکسیم گورکی، نویسنده نامدار روسی، تومانیان را از جمله هنرمندان بزرگی می‌داند که به منزله چشم و گوش و دل ملت خویش هستند. تومانیان قصه‌های زیادی هم برای کودکان نوشته که اکثر آن‌ها جزو بهترین آثار ادبیات کودک ارمنی و به اکثر زبان‌های زنده ترجمه شده است.

● در قرن ۱۹ میلادی بود که ادبیات کودکان در ارمنستان، بسیار مورد توجه قرار گرفت و تعداد زیادی از نویسندگان و مترجمان ارمنی، به نوشتن آثاری برای کودکان و نوجوانان پرداختند

برادر تبر

هیزم‌شکنی برای کار به سرزمین دوری رفت. به دهی رسید و دید که مردم آن‌جا هیزم‌ها را با دست‌شان می‌شکنند. به یکی از آن‌ها که رسید، گفت برادر آخر چرا با دست؟ مگر تبر ندارید؟

جواب داد: تبر؟ تبر چیست؟

هیزم‌شکن تبرش را از کمرش باز کرد، هیزم‌ها را شکست و آن‌ها را در گوشه‌ای مرتب کرد. اهالی روستا با دیدن این، دویدند و به همه گفتند که بیا بید ببینید برادر تبر، با هیزم‌ها چه کار کرده

پادشاه این را می شنود و به دو وزیر خود دستور می دهد که بروند و سکه طلا را از خروس بگیرند و بیاورند.

دو وزیر شاه می روند و سکه را از خروس می گیرند و برای پادشاه می آورند. خروس باز بانگ برمی آورد: قوقولی قوقو، پادشاه با سکه من روزگارش را می گذراند.

پادشاه این را که می شنود، سکه را به وزرای خود می دهد و می گوید این را ببرید و به خروس بازگردانید که این خروس احمق می خواهد آبروی مرا در جهان ببرد.

وزیران سکه را می برند و آن را به خروس پس می دهند.

خروس باز به پشت بام می رود و فریاد می زند: قوقولی قوقو، پادشاه از من ترسید.

پادشاه عصبانی می شود و به وزرای خود دستور می دهد که بروند آن خروس را بگیرند، سرش را ببرند، بیاورند تا او را بخورد و از دستش خلاص شود.

دو وزیر می روند و خروس را می گیرند تا او را به قصر ببرند. خروس می خواند: قوقولی قوقو، پادشاه مرا به قصر دعوت کرده!

او را می برند و سرش را می برند و در دیگ آب جوش فرو می برند که باز می گوید: قوقولی قوقو، پادشاه مرا به حمام آب گرم فرستاده!

او را می بزنند و بر سر میز پادشاه می آورند که باز می گوید: قوقولی قوقو، من با پادشاه بر سر یک میز نشسته ام.

پادشاه به سرعت او را قورت می دهد. در این حین، خروس می خواند: قوقولی قوقو، دارم از کوچه های تنگ و تاریک رد می شوم.

شاه که می بیند با وجود خوردن خروس، او صدایش را نبریده، به وزرای خود دستور می دهد شمشیرهای شان را آماده کنند تا هر وقت صدای خروس باز درآمد، با شمشیر بزنند.

خروس به شکم پادشاه می رسد، می گوید: قوقولی قوقو، از روشنایی به تاریکی رسیدم.

شاه دستور ضربه می دهد. دو وزیر با شمشیر می زنند و شکم پادشاه را پاره می کنند.

خروس به سلامت بیرون می جهد و فرار می کند و فریاد می زند: قوقولی قوقو...!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی